

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطيبين الطّاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين

خدمت رفقا عرض شد اشكال مهم و شبهه‌ای

که در مسئله قضاء و قدر هست به واسطه انس ما نسبت

به طبیعیات و امور حسیه، تحقق قضاء و قدر در زمان و

دوران گذشته است. این مسئله موجب پیدا شدن

شبهه و اشکالات گوناگونی نسبت به ترسیم

قضاء و قدر و هم کیفیت التیام این مسائل با ادله نقلیه از

آیات و روایات است. مثلاً آیه شریفه **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ**

بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أ

لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ... الأعراف، ۱۷۲ تصور بر این

است که ظهور بنی آدم، به معنای پشت بر پشت و جنبه

ماسبق نسبت به این عالم است و همین طور روایاتی که

در این زمینه هست - حالا فردا که نمی‌توانیم - باید تتمه

همین مطلب عقلی ادامه پیدا کند - ، اگر خدا بخواهد در

هفته آینده برای تمام شدن مسئله، به ادله نقلیه و مطالب شهودی که نسبت به آنها هم باید برسیم و کیفیت جمع بین این دو مطلب ان شاء الله در آنجا تمام خواهد شد.

این انس ما در مسئله قضاء و قدر که نفس نسبت به امور طبیعی و طبعیه و عالم ملک و شهادت، انس و الفت دارد و ادراک حقایق مافوق و عوالم مافوق برای او و نسبت اتصال او نسبت به آن عوالم، قدری مشکل می نماید تا اینکه بخواهد ذهن آشنایی پیدا کند و یک نوع اقترابی در اینجا برای او حاصل بشود. از نظر ظاهر آن مثالی که زدیم، ما را خیلی به این نکته نزدیک می کند که دیدگاه انسان در حقایق، هیچ تأثیری ندارد، بلکه حقایق خارجی، برای خود پرونده خاص خود را دارد، دیدگاه انسان نسبت به آن حقائق، پرونده خاص خودش را دارد و ما نمی توانیم با دیدگاه خودمان واقعیت خارجی را تکون ببخشیم، بلکه با دیدگاه خودمان می توانیم خود را نزدیک به آن واقعیت خارجی کنیم یا متحد کنیم، اگر آن دیدگاه و منظر دیدگاه صحیحی باشد.

فرض کنید یک واقعیتی در خارج اتفاق

می‌افتد، شما می‌بینید دو شخص پیش شما می‌آیند و هر دو گزارش این واقعیت را می‌دهند؛ یکی می‌گوید فلان قضیه‌ای که اتفاق افتاد این سر تا پا مسائل خلاف بوده و شخص در مقام توطئه و تبیین مسائل بر خلاف بوده. نفر دیگر همین قضیه را - که هر دو با هم دیده‌اند - می‌آید درست صد و هشتاد درجه به شما گزارش می‌دهد که نه! این بسیار بسیار آدم خوبی بوده و در حرف‌هایش صداقت داشته و فرد از این نقطه نظر بسیار صادق، صاف و بی‌غلّ و غشی بوده. ببینید! واقعیت خارجی یکی است، یا آن فرد فرد دروغ‌گو و متقلّب و کلکی است، یا اینکه فرد صادق و صاف و بی‌غلّ و غشی است، از این دو که خارج نیست. حرفی هم که از دهانش در آمده یک حرف بوده، دو جور که نزده. دو نفر این واقعه را شنیده‌اند و دیده‌اند، دو نفر نسبت به این واقعه قضاوت مختلف ارائه داده‌اند، پس قضاوت ما واقعیت خارجی را عوض نمی‌کند؛ میزان انطباق ما را با این واقعیت خارجی فقط حکایت می‌کند نه اینکه بخواهد بیان کند.

برای خودِ بنده بسیار اتفاق افتاده در یک مسئله‌ای که یک نفر قضیه‌ای بیان می‌کند من اعتماد نمی‌کنم؛ بعد که افراد مختلفی را نسبت به آن مسئله وارد می‌کنم می‌بینم که اشتباه نقل کرده. وقتی افراد متعدد بشوند، طبعاً میزان خلاف ضریبش پایین می‌آید. اینجاست که در شرع آمده که قاضی چقدر باید دقت کند و نباید صرفاً به یک گزارش اکتفا کند، مخصوصاً در آن مسائلی که با احساسات و عواطف و این‌ها ارتباط دارد، باید دقت بیشتری در این قضیه و مسئله داشته باشد تا اینکه کمتر دچار لغزش و اشتباه شود.

حال این واقعیت خارجی یکی است، این واقعیت خارجی یک واقعیت و یک حقیقت و یک مسئله است؛ آن دیدگاه انسان نسبت به این مسئله، مهم است که انسان چه نوع نسبت به آن قضیه، ارتباط دارد. مسئله این نیست که واقعیت خارجی را دیدگاه انسان می‌سازد؛ نخیر! این حرف حرفِ چرت و پرتی است، که واقعیت خارجی را من با ذهن خودم می‌سازم، واقعیت خارجی همان ذهنیت من

است؛ یعنی چیزی در خارج جز آن ذهنیت من، جز تصور من و جز تصدیق من، چیزی وجود ندارد. این مسئله باطل و بی‌اساسی است. آن ذهنیت من در همان مرحله تشکّل، بالاخره جنبه حکائی دارد یا جنبه ابداعی دارد؟ معنی ندارد بگوییم جنبه ابداعی دارد. همین که شما می‌گویید این مطلب این طور است، یعنی یک چیزی در خارج است من دارم از او حکایت می‌کنم؛ حالا یا به غلط یا به درست. بالاخره او دارد آن محکی را حکایت می‌کند نه اینکه می‌خواهد خود او بسازد. البته این مسئله با آن‌چیز را که ما می‌خواهیم بیان بکنیم دوتاست، این فقط در مقام نقل است. اما آن‌چه را که مقصود ما هست که عبارت است از مسئله قدر که دیروز راجع به آن صحبت کردیم و امروز ادامه می‌دهیم، با این مطلب تفاوت می‌کند.

پس واقعیت خارجی هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارد؛ چه بسا انسان نسبت به یک واقعیت یک دیدگاهی دارد، بعد از دو روز یا یک هفته مشخص می‌شود که دیدگاه او باطل بوده و نسبت به فرد به

خلاف قضاوت کرده، نسبت به این قضیه به خلاف حکم کرده، نسبت به این مسئله دچار اشتباه شده، مسئله برایش مشتبه شده. روی این جهت، این واقعه‌ای که در خارج اتفاق می‌افتد، براساس صرفاً دیدگاه فرد است که حکم می‌کند بر عدم، یا اینکه حکم می‌کند بر گذشته و بر مضمی واقعه و حادثه؛ نفس آن واقعیت خارجی چه حقیقتی دارد؟ چه هویتی و چه ماهیتی دارد؟ مسئله و صحبت در آن است. من حکم می‌کنم بر اینکه حقایقی که در اینجا هست، آن حقایق فقط در ارتباط با وجود من تحقق دارد، اگر وجود من اقتضا کند انطباق با یک واقعیت را، می‌گویم پس این هست. اگر وجود و حضور من اقتضا نکند، پس می‌گویم نیست.

حالا من یک مثال می‌زنم: ما الآن در اینجا آمدیم، الآن حضور این اتاق را، ستون‌ها را، آجرها را، این سقف و این فرش و این حضور افراد را، همین الآن احساس می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟ چون ما گفتیم در «آن» گفتیم که حرکت می‌کنیم؛ یعنی همراه با زمان هم، ما در حال حرکت و سیر هستیم جدا

نیستیم. مثل زمین که گردش می‌کند، با آن جوّی که دور اوست گردش می‌کند، نه اینکه زمین برای خودش بگردد، آن جو هم برای خودش بگردد؛ هرکدام برای خودمان! اگر این‌طور باشد هرکدام پرت و پلا می‌شویم، یکی از این طرف می‌رود، یکی از آن طرف! اینکه الآن ما هستیم این است که ما در این جو همراه با زمین داریم جلو می‌رویم، لذا جوّی احساس نمی‌کنیم، فقط زمین را می‌بینیم. ما که الآن در این «آن» سیر و حرکت می‌کنیم، همیشه خود را ثابت می‌بینیم؛ هیچ خودتان را تا به حال در حال حرکت دیده‌اید؟ مگر اینکه از اینجا بلند شوید بروید در آنجا. اما وقتی که در یک جا بنشینیم و نسبت به یک مطلب دقت کنیم، با خودمان ثابت می‌بینیم؛ این در الآن در مقابل من ثابت است، نمی‌چرخد حرکت نمی‌کند. افرادی که الآن در جلوی من هستند، همه این‌ها نشسته‌اند و دارند گوش می‌دهند، ثابتند، من هم در اینجا نشسته‌ام ثابتم، فقط آنکه در حال حرکت است، این زبان ماست که به این حرف‌ها می‌چرخد - به مسائل سرکاری! - فقط آن حرکت می‌کند و الا

همه بندگان خدا نشسته‌اید و خیال می‌کنید چه خبر است! همین‌طور زبان ما می‌گردد.

همین الآن شما تصور کنید حالا خودمان را کنار می‌گذاریم، آیا این ساختمان و این فضا، نیاز به حرکت ما و انطباق با ما دارد، یا برای خودش دستگاه مستقلی است؟ یعنی این ساختمان، این در، این ستون، این چراغ، این دیوار، این بلندگو، این منبر، پس همین الآن ما می‌توانیم تصور کنیم که خودمان از واقعیت‌های خارجی جدا هستیم. ممکن است ما نباشیم، این وضعیت هست؛ به حسب قاعده هست، مگر اینکه بمب بیاید روی سرش! اما این فرش هست، این ستون هست، این سقف هست، این چراغ هست، این اوضاع هست. اینکه شما می‌گویید هست، شما که اطلاع ندارید الآن ساعت شش و ربع است، اطلاع ندارید ساعت شش و نیم هنوز نیامده، از کجا می‌گویید این هست؟ هنوز که ساعت شش و نیم نیست؛ ما الآن در ساعت شش و ربع هستیم؛ ما الآن داریم ساعت شش و ربع را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم جلوی ما ستون و پنجره و چراغ و سقف و

فرش و افراد هستند. از کجا می‌گویید که ساعت شش و نیم هم همین مجلس به همین کیفیت قطعاً وجود دارد؟ از کجا می‌گویید؟ هنوز که شش و نیم نیامده!

پس بنابراین ما توانستیم تصور کنیم که یک واقعیتی که هنوز نیامده؛، یعنی هنوز ساعت شش و نیم نیامده، ولی ساختمان ثبات دارد، همین ثبات ساختمان، چه تفاوتی می‌کند بین ساعت شش و ربع تا ساعت شش و نیم؟ چه فرق می‌کند؟ چه فرق می‌کند بین ساعت شش و نیم و بین ساعت یک ربع به هفت؟ در حالی که قطعاً می‌گویید - آنکه آدم از یک ثانیه بعدش هم خبر ندارد آن بحث جدا، که حالا چه خواهد شد - نه! به حسب آن تصور عادی، آن ذهنیت عادی، این ذهنیتی که الآن ما داریم. شما در عین اینکه ساعت شش و نیم را هنوز ادراک نکرده‌اید و واقعاً هم ادراک نکرده‌اید، اما در عین حال ثبات این ساختمان را، ثبات این در و دیوار را، ثبات این پنجره را برای ساعت شش و نیم اثبات می‌کنید، از کجا اثبات می‌کنید؟ مگر تمام اشیاء زمانی،

وجودشان دائر مدار حرکت زمان نیست؟ از کجا شما می‌گویید ساعت شش و نیم این ساختمان هست؟ یا می‌گویید نه خیر اصلاً نیست؛ ساعت شش و نیم اصلاً درست می‌شود؛ اگر بشود، ساعت شش و نیم درست می‌شود. درحالی‌که الآن می‌گویید هست، الآنی که شش و نیم را ندیده‌اید، الآنی که ساعت هفت را ندیده‌اید، ولی توانستید تصور کنید یا نه؟ این را می‌گویند ثابتات.

پس معلوم می‌شود ما هم ماده‌مان جزو ثابتات است، هم مجردمان جزو ثابتات است، يك ثابت بیشتر نداریم، حرکتی اگر انجام بدهیم آن حرکت هم جزو ثابتات است. الآن به شما بگویند که به رفیقان بگویید از اینجا که مجلس بحث تمام شد، از اینجا با هم برویم منزل چایی بخوریم، بستنی بخوریم - اللهم ارزقنا! - شربت بخوریم، اینکه شما از اینجا می‌روید بیرون، حرکت می‌کنید یا نمی‌کنید؟ (شماها می‌گویید چه؟

دوندُرمه؟^۱ یا نه عراقی‌ها می‌گویند؟ روزه‌قوزی!^۲
لبنانی‌ها می‌گویند روزه قوزی! باید آدم مختلف را یاد
بگیرد و الا برود يك جا نفهمد، همین‌طور بیر بیر
نگاهش می‌کنند، نمی‌شود دیگر!

عرض کنم حضورتان - چه می‌گفتیم؟ رفتیم
در بستنی همه چیز از کله‌مان پرید! - که این مسئله
حرکت، می‌گویید که بلند شوید آقا برویم آنجا،
خودتان می‌گویید برویم آنجا، حرکت کنیم، این
حرکت یعنی این مجلس را ترک کنیم راهی را طی
کنیم، مسافتی را طی کنیم، به منزل برسیم، آنجا که
نعمات الهیه در فریزر هست، در فریزر را باز کنیم
برداریم بیاوریم. این حرکتی که انجام می‌شود، در
زمان هست یا در زمان نیست؟ در زمان است. ولی
شما الآن این حرکت را مفروض الوقوع فرض
کرده‌اید؛ این حرکت یک مسئله مفروض الوقوعی
است. اگر این حرکت مفروض الوقوع نبود و محتمل
الوقوع نبود، شما نمی‌توانید نسبت به آن حکم کنید،

^۱ یک نوع بستنی عراقی.

^۲ - یک نوع غذای لبنانی است که با ماهیچه گوسفند طبخ می‌شود.

بگویند که آقا از اینجا ما - قرارمان هست دیگر - بلند شویم برویم در منزل، در آنجا یک ساعتی با هم بنشینیم، صفا کنیم! اینکه هنوز انجام و واقع نشده، اینکه ساعت هفت تازه باید این مجلس را ترک کرد هنوز نیامده، چطور شما از الآن حکم می کنید بر آن که این انجام می شود و تلفن می کنید به اهل بیتان ما ساعت هفت مهمان داریم، چای را شما دم کن یا اینکه میوه را آماده کن. هنوز ساعت هفت نیامده، هنوز ساعت هفت و ربع نیامده؛ وقتی هفت و ربع نیاید، عدم است، چطور شما به یک مسئله عدم ترتیب اثر دادید؟ ببینید! من آمدم همین را در مادیات پیاده کردم، مادیات و غیر مادیات را همه را یکی کردیم و همه را شروع کردیم در آتش ریختن و به هم زدیم! نه مجردی داریم و نه ماده، خیال همه راحت!

اینکه شما در همین مسئله مادی که به نظر عوامانه و عرفی یک مسئله معدوم است، ساعت هفتی که هنوز نیامده و هنوز حقائق و حوادثی که در ساعت هفت باید انجام بشود هنوز انجام نشده،

چطور شما بر یک امر عدمی حکم کردید و به عیالتان
تلفن کردید که چای بگذار، میوه درست کن، ما
مهمان داریم؟ هنوز معدوم است، مسئله معدوم
است، شما نباید اصلاً هیچ حکمی بکنید.

پس بخواهید یا نخواهید این در فطرت، در
فکر، در سرشت، در نفس همه ما تحقق مسائل و
عالم ثابتات محقق است، خبر از آن نداشتیم. خبر
نداشتیم که این حکمی که الآن می‌کنیم، حکم در
ثابتات است. اینکه من ساعت هفت می‌روم خانه،
من که ساعت هفت معلوم نیست زنده باشم، من که
ساعت هفت معلوم نیست، هنوز نیامده‌ام، وقتی
ساعت هفت شد و بنده هم در اینجا حضور داشتم،
خب معلوم می‌شود ساعت هفت است. تازه بعد
هفت هم معلوم نیست! وقتی که در زمان، امر عدمی
تبدیل می‌شود به امر وجودی، چطور شما خود را در
ساعت هفت، همین الآن شما خودتان را در ساعت
هفت فرد حی قائم بالذات و مختار مستقل بالإرادة
تصور می‌کنید، اگر این کار را نکنید ترتیب اثر
نمی‌دهید. مگر ما نسبت به امور عدمی می‌توانیم

حکم کنیم؟ نسبت به چیزی که نیامده چه حکمی می‌خواهید بکنید؟ چیزی که نیست.

فرض کنید که یک مهمان داریم، احتمال دارد بیاید، احتمال دارد نیاید؛ مسافر است، در یک کشور دیگر است. احتمال دارد، گفته که اگر کارم جور شد، هفته دیگر می‌آیم ایران؛ اگر کارم جور نشد نمی‌آیم. خیلی خوب. حال شما نسبت به این چه حالی است؟ چه حالی دارید؟ نسبت به یک واقعه‌ای که محتمل الوقوع است، نمی‌دانید! مرددید، گنجید، می‌آید یا نمی‌آید. هی تلفن می‌کنید آقا چه شد؟ آمدی یا نیامدی؟ می‌گویند هنوز معلوم نیست. وقتی هنوز معلوم نیست، شما هم دست روی دست می‌گذارید، شما هم نمی‌روید کاری بکنید. می‌روید؟ نه دیگر. آقا اصلاً بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید ...

می‌گویند آقا هر وقتی که پاسپورت را گرفتی، نمی‌دانم آمدی، در فرودگاه می‌خواستی بیایی، آن موقع به من زنگ بزن. وقتی که آمد در فرودگاه سوار طیاره شد، زنگ می‌زند آقا آمدم. ها! الآن حالتان عوض شد، چرا عوض شد؟ در حالتی که امر واقع

یکی است. چرا حال شما عوض شد؟ چون در اینجا
عدم بر نظر شما حاکم بود. چون عدم بر تصور و بر
نفس شما حاکم بود، ترتیب اثر هم ندادید،
همین طوری گرفتید نشستید دست روی دست نگاه
کردید. بفهمیم می آید یا نمی آید؛ بالاخره تکلیف ما
روشن بشود که می آید یا نمی آید. اینی هم که الآن
محتمل الوقوع است، شما می بینید نسبت به آن
ایستاده اید، توقف کرده اید. دیدگاه شما، منظر شما،
چون بر آن عدم غلبه دارد، می بینید ایستاده اید.
درست شد؟ اما اگر نه، مسائل از دیدگاه شما جنبه
حضور دارد، جنبه ثبوت دارد، صحبتی که می کنید،
صحبت امر متحقق الوقوع و فعلیت پیدا کرده
می کنید. حرفی که با دیگران می زنید: آقا امشب
تشریف بیاورید منزل، فلان شخص هم می آید.

حالا هنوز فلان شخص نیامده، سوار طیاره
شده؛ اما نمی گوید این طیاره یک وقتی ممکن است
از آن بالا ساقط بشود، نمی گوید، در فکرتان هم
نمی آورید. چرا؟ چون به طور معمول طیاره ساقط
نمی شود. البته خب اینجا چرا! اینجا مثل اینکه فرق

می‌کند! اگر برسد به طور معمول خیلی عجیب است! ولی به طور معمول نمی‌شود، البته این خیلی فوایدی دارد، از جمله فوایدش این است که توکل انسان در اینجا، در جای دیگر نه! در جای دیگر، در کشورهای دیگر اصلاً توکل ندارد انسان! غرق مادیات در مادیات است! اینجا است که توکل انسان می‌رود بالا، جنبه توحید انسان، این‌ها همه‌اش به خاطر ایمان است‌ها! جنبه توحید، جنبه توکل، جنبه اتکاء بر خدا، اتکاء بر قدرت خدا و اَمْن یجیب ...

ما یک دفعه داشتیم از یک جا به جایی می‌رفتیم، همه جور در طیاره بودند و آن‌چنانی و ... قضیه دچار حادثه‌ای شد و چرخش باز نشد و تکاآن‌های شدیدی هم داشت و چرخه داد و برگشت و خیلی طول کشید. آقا همین‌ها، همین مردم وقتی دیدند یک خطری آمد، همچنین صلوات می‌فرستادند! حالا به عمرش هم یک صلوات نفرستاده‌ها! همچنین خدایا و دعا و این‌ها از آن‌ته دل ... این اصلاً شاید به عمرش یک یا الله هم نگفته! آنجا، وقتی می‌بیند خطر پیش آمد، آنجا انسان هوس

می کند. این ها همه برای چیست آقا؟ خب توکل آدم می رود بالا! گاهی اوقات خدا نشان می دهد یک آیه ای نشان می دهد، که انسان خیلی به خودش نبالد، ننازد، گول نخورد، این دنیا گولش نزند، به این دنیا فریفته نشود، مادیات او را نگیرند، بگویند که نه بابا! یک چیزهای دیگر هم هست این بالا. در اینجا، این مسئله خیلی قوی است! یعنی انسان واقعاً دیگر موحد می شود، چند سال اینجا بماند اصلاً موحدش زده بالا و رفته بالا و عرض کنم که بقاء بعد از فناء هم پیدا کرده! فناء که سهل است! بقاء هم پیدا کرده! علی کلّ حال، بگذریم. خب این ها همه از محسنات مسئله است.

چون این مسئله به نحو عادی در ذهن و دیدگاه ما حضورش ملموس است، حضورش محسوس است، ما بر آن حکم ثابت می کنیم: آقا شما امشب بیاید منزل، فلانی هم هست. هنوز که فلانی نیست! نمی گویند آقا بیاید، شاید او بیاید. می گویند: بابا ما را با شاید خانه ات دعوت نکن، بالاخره می آید یا نمی آید؟ می گویند نه آقا این سرطیاره است، این

وقتی داشت راه می‌افتاد به من زنگ زد، دو ساعت هم تا اینجا راه است، از فرودگاه تا اینجا هم یکی دو ساعت دیگر می‌رسد، مسئله‌ای ندارد، ان شاءالله تأخیر هم در اینجا نیست. درست شد؟

تمام قضایایی که هنوز اتفاق نیفتاده را شما متحقق الوقوع فرض می‌کنید. مگر در آیه قرآن نداریم؟ شما نگاه کنید قضایایی که مربوط به یوم القیامه است، روز قیامت، تمام آنها با زمان گذشته، یا اغلب آنها یا اکثر آنها قریب به اتفاق: **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ** الواقعة، ۱ نمی‌گوید: **إِذَا تَقَعِ الْوَاقِعَةُ**. **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**. وقتی که واقعه انجام شد، وقتی روز قیامت آمد، وقتی روز قیامت در خارج تحقق پیدا کرد. این چرا به اذا وقع می‌گوید؟ به معنای چیست؟ به معنای تصحیح دیدگاه و منظر انسان، که انسان روز قیامت را يك مسئله واقعی ببیند، نه اینکه تصور کند نه، خواهد شد! چون آن مسئله متحقق الوقوع است؛ شکی در آن نیست. هیچ اشکالی در آن نیست، قطعاً به هزار قسم، این مسئله در روز قیامت انجام خواهد شد. اینکه می‌گوییم انجام

خواهد شد هم يك نوع مسامحه در تعبیر است؛ انجام شده است. ولی چون ما از نظر انسی از روز قیامت بعید هستیم، این را انجام خواهد شد می‌پنداریم، خواهد شد؛ وقتی که انسان به عالم اسباب و مسببات قوی‌تر بشود، این انجام خواهد شد، در ذهن ما يك چرخش می‌زند به: انجام شد. این مال چیست؟ مال عدم انس ماست. ما می‌گوییم روز قیامت خواهد آمد؛ چون نسبت به آن مسائل دور هستیم، درك نکردیم. اما آمدن رفیق را در منزل به حسب ظاهر، چون متحقق الوقوع می‌بینیم، صحبت می‌کنیم: بابا می‌آید دیگر، آمد دیگر. آقا پاشو بیا، پاشو بیا، امشب پاشو بیا آنجا، امشب او هم می‌آید اینجا. هیچ نمی‌گوییم آقا شاید بیاید؛ هنوز نیامده، هنوز زمان نیامده، اگر زمان يك امری بود که عدم را به وجود تبدیل می‌کرد، شما چطور حکم ثابت را بر يك واقعه و بر يك قضیه می‌کنید؟ دیگر نباید بکنید. حکم بر يك امر عدمی، حکم بر يك امر مشکوک، در نفس و دیدگاه ما متفاوت است. وقتی که من نسبت به يك قضیه شك دارم، اصلاً حرفی نسبت به

آن نمی‌زنم. می‌گویند آقا مگر مجبوری اصلاً حرف بزنی؟ تا یقین پیدا کردی، آن موقع حرف بزنی. نمی‌گوییم؟ می‌گوییم: آقا برای چه زود حرف می‌زنی؟ فلانی حرف در دهانش نمی‌ماند، تا يك چیزی به نظرش بیاید، می‌گوید. می‌گویند نه آقا، این قسم صحبت کردن صحیح نیست، وقتی یقین پیدا کردی بر تحقق يك شيء تازه اگر صلاح بود، آن موقع بگو. چیزی که هنوز انجام نشده و محتمل الوقوع است، برای چه شما آن را مطرح می‌کنید، در این مطرح کردن چه مسائلی را ممکن است به وجود بیاوری؛ خودمان می‌گوییم دیگر، در بین خودمان و عوام این مسئله به این صورت مطرح است.

پس بنابراین مسئله فقط به دیدگاه برمی‌گردد؛ واقعه در خارج تغییر پیدا نمی‌کند. یا شخص بالاخره می‌آید، یا اینکه شخص نمی‌آید. در آنجایی که ما یقین به یک مسئله داریم، حکمی که می‌کنیم، صحبتی که می‌کنیم، تعبیری که می‌کنیم، عبارت‌هایی که به کار می‌بریم، اصطلاحاتی که به کار می‌بریم،

همه این اصطلاحات، اصطلاحات تحقق یک امر خارجی است. اما نسبت به آن مسائلی که احتمال وقوع می‌دهیم، آن جنبه احتمال را در نظر می‌گیریم: نمی‌دانیم، نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود. وقتی نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود، خب بلند نمی‌شود برود پلو درست کند، چلو خورشید درست کند؛ نمی‌داند. با نمی‌دانم و با شک، شما به بازار نمی‌روید میوه و مواد غذایی و امثال ذلک برای مهمانی بگیریید. وقتی که مطمئن شدید، مطمئنی که هنوز نیست، ولی در عین حال شما مطمئنید. وقتی که دعوت می‌کنید یک نفر را منزلتان، مطمئنید یا نه؟ اگر مطمئن نبودید که بلند نمی‌شدید بابا به زن و بچه بگویید بلند شو شام درست کن، نهار درست کن. چون اطمینان دارید، در عین حال که مسئله به حساب شما معدوم است. پس شما به یک امر معدوم، حکم امر محقق الوجود کردید که وجودش محقق است، نه وجودش محتمل است. چرا؟ چون دیدگاه شما نسبت به این قضیه دیدگاه مثبت است. نسبت به این مطلبی که الآن دارد انجام می‌شود دیدگاه منفی نیست.

روی این جهت، همان طوری که عرض کردم، این واقعه خارجی، مسائل خارجی، هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارند. این منزل، برای خودش ثابت است، یعنی الآن که ساعت شش و نیم گذشته، ما همین حکمی را می‌کنیم که یک ربع پیش وقتی گفتم ساعت شش و ربع است الآن همان را می‌کنم؛ هیچ تفاوتی نیست. یعنی آیا الآن دیدگاه من نسبت به این فضا با بیست دقیقه پیش که من صحبت می‌کردم تفاوت کرد؟ رنگ آجرها فرق کرده؟ چراغ نورش کم و زیاد شده؟ موقعیت و وضعیت جلوس رفقا و دوستان تغییر پیدا کرده؟ نه. به اندازه یک میل هم می‌توانم قسم بخورم آقای فلان در اینجا نشسته‌اند، یک میل از جایش تکان نخورده؛ حالا یک سانت، می‌توانم بگویم تکان نخورده‌اند. آقای کذا که در اینجا نشسته‌اند، همین طور که صاف دارند به من سیخکی نگاه می‌کند، همین طوری هم بیست دقیقه پیش، به من نگاه می‌کردند. هیچ تغییری نکرده. آقای فلان که در آنجا چهار زانو نشسته بودند، دو زانو نشدند. عین همین صحنه، عین همین موقعیت، حالا

نسبت به خصوصیات افراد یک حرکت‌هایی هست،
اما نسبت به این فضا و این‌ها چه؟ نسبت به فضا،
وقتی که ما می‌گوییم زمان امر عدمی را به وجود
می‌آورد، چطور الآن دیدگاه من با قبل هیچ فرقی
نکرد و من یک حالت مستمر را از ساعت شش، که
شروع کردیم همین‌طور دیدم تا الآن که ساعت شش
و سی پنج دقیقه است. سی و پنج دقیقه، یک حالت
من مشاهده کردم و الآن هم می‌توانم قسم حضرت
عباس بخورم این عقربه وقتی به ساعت هفت
می‌رسد هم همین است، هنوز نیامده. این حالت من،
که الآن من این را احساس می‌کنم، حکایت از این
می‌کند: من که الآن با عالم ماده و عالم شهادت انس
دارم، این انس من با این عالم اقتضا می‌کند حکم
ثابت بکنم ولو در زمانی که هنوز نیامده. لذا همین
دیدگاه من در ساعت شش و سی و پنج دقیقه که الآن
هست، با این نظر و بینش من، با من در ساعت شش
و ربع می‌بینم یکسان است؛ سر مویی تفاوت نکرده.
فقط تفاوتش این است که می‌گوییم ها! دیدی درست
گفتم؟ ها! دیدی درست گفتم، این به خاطر این

است که آن موقع نمی توانستم بگویم، الآن که ساعت شده شش و سی و پنج دقیقه، الآن دیگر می توانم بگویم. دیدی حرفم درست بود؟ - بعضی اوقات درست در می آید دیگر! همیشه نیست که آدم حرفش غلط باشد! گاهی اوقات هم درست در حرف هایش می زند! - او که فقط معصوم است که تمام حرف هایش درست است؛ ما همه حرف هایمان سه خط در میان یکی اش، چهار خط در میان یکی اش، پنج خط در میان یکی اش، تا حدودی یک چیزی هست یک قدری.

پس از اینجا ما متوجه شدیم مسئله به وقوع خارجی کاری ندارد، شما الآن دیدید که زمان گذشت، ولی در عین حال این امر ثابت، سر جایش ثابت بود. همین را می گوید نسبت به ساعت هفت. الآن ما ساعت شش و سی و هفت دقیقه. همین الآن باز دوباره می گوئیم این ستون، این دیوار، این سقف، در ساعت هفت هم همین است. تغییر نکرده. با اینکه هنوز ساعت هفت نیامده. چرا همچین حرفی می زنیم؟ به خاطر این است که این ماده را در خارج

ثابت می‌بینیم. اگر این ماده ثابت نبود و وجود ماده معدوم بود مگر با گذشت زمان، شما الآن از کجا می‌گویید که ساعت هفت هم همین است؟ مگر یک تصور کشکی، بله آقا دیگر تا حالا این طور بوده، پس لابد هفت هم ...

نه! وجدان می‌کنید این را، کشکی نیست؛ همین طوری نیست. حضور این صحنه را شما الآن - هنوز نیامده ولی - در درونتان وجدان می‌کنید. حضور این صحنه، حضور این ستون، حضور این در، حالا افراد، نه. افراد فرض کنید ممکن است یکی از وسط بحث دلش درد می‌گیرد برود بیرون. اما ستون که دیگر دلش درد نمی‌گیرد بلند شود برود بیرون بخواهد برود سقف می‌آید روی سر ما! این ستون سر جایش است، این در و دیوار و این‌ها همه سر جایش است. ما بر این ستون بیچاره، بر این سقف، بر این در حکم ثابت می‌کنیم در حالتی که ماده است. مجرد است؟ ماده! چطور ماده ثابت می‌شود؟ در حالی که ما حکم ثابت می‌کنیم. الآن قسم می‌خوریم ساعت هفت هم همین خواهد بود. همین

است؛ حالا یک وقتی تقدیر و مشیت خدا باشد ما اطلاع نداشته باشیم، ما اصلاً روی آن حساب باز نمی‌کنیم. ما روی یک احتمالی که آن احتمال عقلایی نیست، احتمال اینکه ساعت هفت اینجا خراب بشود، این چند در صد است؟ یک در صد میلیارد هم نیست که چیزی بخواهد بمب به سرش بخورد. الحمدلله جنگی که فعلاً نیست که بمب و موشک و این‌ها بیاید بخورد و بله! زمان جنگ آدم همین‌طور نشسته و صحبت می‌کند و هی سرش بالا است و گوشش این است، آمد یا نیامد؟ این رادیو آژیر می‌کشید، همه‌اش در حال چیست؟ آن موقع چرا؛ آن موقع احتمال عقلایی که به کله‌اش بخورد هست و بوده. در همین قم هم ما بودیم و هی می‌آمدند و می‌زدند و از این حرفها بود. اما الحمدلله حالا نه دیگر، حالا دیگر امن و امان و همه چیز خوب و مرتب و مسئله‌ای نیست. احتمال عقلایی که بیاید حکم به ثبوت و استقرار و فعلیت را از ما بگیرد، یک همچین احتمالی نیست. وقتی یک همچین احتمالی نشد، نسبت به ماده ما همان حکم را می‌کنیم

که نسبت به مجرد کردیم، هر دویش یکی می شود.

چرا این طور است، قضیه چیست؟ این دیگر

ان شاء الله بماند برای فردا که چرا ماده در وجود انسان

همان حکم را دارد که مجرد است؟ این برمی گردد

بر اینکه ما نسبت به خودمان هم این حکم را

می کنیم. یعنی خودمان در عین اینکه الآن ساعت،

یک ربع به هفت هست و ما وجود خودمان را در

ساعت هفت احتمال می دهیم، یعنی احتمال اینکه

این عدم بر آن حاکم باشد ولی این قدر این احتمال

ضعیف است که اصلا به حساب نمی آید. بچه هم

یک همچنین احتمالی نمی دهد. لذا همیشه خودش

را در حال ثبوت فرض می کند: من فردا این کار را

می کنم. وقتی فردا نیامده، چطور می گوید من این

کار را می کنم؟ چطور شما بر یک امر عدمی حکم

وجودی می کنید؟ فردا بیا این پولت را از من بگیر،

فردا بیا این نامه آماده است، فردا بیا برو این را ببر

آنجا؛ اینکه می گوید فردا، فردایی در کار نیست.

یعنی شمایی که می گوید فردا بیا، در ذهنتان این

است: احتمالا شاید فردایی بیاید، شاید نیاید، حالا

که شاید بیاید، ما این را می‌گذاریم بر آمدن، بعد به این می‌گوییم بیاید؛ تازه این ممکن است زنده باشد، ممکن است همین امشب ان‌شاءالله بمیرد؛ همه از دستش راحت بشوند، خلاص بشوند، ما هم شاید این طرف و آن طرف را سر هم می‌کنیم ... کجا یک همچین چیزهایی در یک کله این قدری می‌آید؟ اصلاً! آقا فردا بیا این جا این نامه را بگیر، بردار برو. اصلاً شما یک در میلیون تصور می‌کنید که فردا این بمیرد؟ یک در میلیون شما تصور می‌کنید من شاید فردا شب بمیرم؟ ان‌شاءالله! یک خلقی از دست ما راحت بشوند! ها؟ نه! یک همچین چیزهایی نیست.

پس چرا همیشه جنبه مثبت بر ذهن ما غلبه می‌کند و به خاطر آن جنبه مثبت ما حکم می‌کنیم؟ چون خودمان را حاضر می‌بینیم در فردا. نه اینکه احتمال می‌دهیم فردا زنده باشیم، بر اساس آن ... نه! اصلاً خودمان را در فردا حاضر می‌بینیم، منتها جلوتر. این حضور جلوتر است. فردا نیامده، ولی این حضور در فردا در وجود حس می‌شود. وقتی که

حس می شود، می گوئیم آقا فردا بیا این نامه را بگیر.
اگر احتمال می دادیم مثلا فردا برویم سفر ان شاءالله.
احتمال جدی می دهیم. می گوئیم این بدبخت را سر
کارش نگذاریم، وقتی احتمال می دهد انسان برود،
چطور می گوید آقا فردا بیا نامه را بگیر؟ وقتی فردا
آمدی شما دیدی من نیستم، می گویی مردتیکه تو که
احتمال می دادی نیستی، پس چرا ما را برداشتی تا
اینجا کشاندی، بیا اینجا این کار را بکن و این کار را
نکن؟ بنده آمدم جنبه اثبات را غلبه دادم! غلط
کردی! جنبه اثبات را غلبه دادی! مخ در کلهات
نیست؟ همیشه در جنبه اثبات، آنجایی است که
احتمال خلاف ندهی، نه اینکه با وجود احتمال
خلاف جدی، باز در این حال بگویی نه خیر آقا، بنده
دنگم گرفته بود جنبه اثبات را غلبه بدهم بر جنبه نفی
و وجود خودم را اثبات کنم! می گوید آقا اینها را
برو برای بقیه بگو!

می گویند یک شخص دهاتی داشت
می گذشت، ملا رفت پیش او دید هیزم بار دارد.
گفت: این حطب مرتّب، بر حمار اسود اللون را، هر

رطل شرعی، به چند درهم در معرض بیع و شراع در
می آوری؟

دهاتی نگاهی به او کرد و گفت: حاج آقا اگر
می خواهی هیزم را بخری، یه من این قدر است، اگر
می خواهی دعا بخوانی، برو در مسجد آنجا دعایش
را بخوان!

حالا شما بگوید بنده احتمال می دادم باشم،
احتمال می دادم نباشم، آمدم احتمال وجود را غلبه
دادم بر احتمال عدم، تو را سر کار گذاشتم، به تو
گفتم فردا بیا!

گفت: ای مردشور آن احتمالت را ببرند! چرا
احتمال عدم را غلبه ندادی، که من را از آنجا بکشانی
اینجا، فقط احتمال وجود دادی پدر ما را در بیاوری؟
این ها نیست. ببینید شما وقتی که یک احتمال
می دهید، بر اساس آن ذهنیت و احتمالتان تصمیم
می گیرید. بر اساس ذهنیتان حکم می کنید. بر اساس
ذهنیتان در خارج ترتیب امور می دهید و تدبیر امور
می کنید بر اساس ذهنیت. اگر ذهنیت در آن جنبه
حضور است، شما احکام را بر اساس حضور ثبوت

می‌گذارید، بر اساس ثبوت. اگر در ذهنیت جنبه
عدم است، اصلاً می‌گویید آقا نیا خبری نیست. اگر
ذهنیت بر اساس احتمال است، می‌گویید احتمال
است، صبر کن خبرت کنم، ببینم. ببینید! در حالی که
در واقع یک چیز بیشتر نیست. آنچه که در واقع
است یکی است، یا هست یا نیست. یا این مسئله
انجام خواهد شد، یا این مسئله انجام نخواهد شد.
اینجاست که من می‌گویم که ما با واقع دو تا هستیم؛
واقع برای خودش است، ما جدای از واقع، خودمان
را نسبت به واقع تصور می‌کنیم و حقائق را نسبت به
آن می‌سنجیم.

بنابراین روی این جهت - البته این را عرض
کردم، حالا ان شاء الله فردا تتمه این مسئله - که همین
حالت حضوری که ما به واسطه انس به عالم ماده و
شهادت داریم، این تصور وقتی که قوی بشود و جنبه
تجرد زیاد بشود، همین حضور را ما در عوالم دیگر
حس می‌کنیم. وقتی که عرفاء در مشاهدات و
مکاشفات خودشان می‌گویند ما وقتی به این عوالم
رسیدیم دیدیم این‌ها را قبلاً می‌دانستیم، مال این

است! یعنی ما اینجا آمده بودیم، ما از اینجا خبر

داشتیم! ناشناس نیست!

اتزعمُ انک جرمٌ صغیرٌ *** وَفیک انطوی العالمُ

الاکبرُ

وَانتَ الکتابُ المبینُ *** الَّذی باحرِفِهِ یظہرُ

المُضمرُ

دوائک فیک وَلاتعلمُ *** وَدائک مِنک وَلا

تَشعُرُ^۱

این مال چیست؟ این مال همین است که همه

عوالم وجود در نفس ما منطوی است، منتها ما اطلاع

نداریم. وقتی که به او می‌رسیم، با یک پدیده و با یک

حادثه جدید، برخورد نمی‌کنیم. می‌گوییم! ما این را

می‌دانیم!

درباره امام زمان علیه السلام داریم موقتی که

حضرت ظهور می‌کند، می‌گوییم که: ا! ما ایشان را

می‌دیدیم، اصلاً نمی‌شناختیم. تو خیابان می‌دیدیم در

فلان مجلس، دیدیم یک آقا آنجا نشسته، در فلان

مجلس ذکر مصیبت، در فلان مجلس ائمه، در فلان

^۱ شعری از امام علی علیه السلام.

مجلس ذکر، دیدیم نشسته، توجه نمی کردیم، مثل یکی از واردین است، مثل یکی از افراد است. پس این امام زمان بود؟ عجب! عجب! ببینید! این حالت انس در آنجا ظاهر می شود. انسان وقتی که به آن عوالم می رسد یک همچنین حالتی را در آنجا احساس می کند.

اللهم صلِّ على محمد و آلِ محمد

تلمیذ: ببخشید! این حالتی که درون اشخاص الآن ایجاد می شود، بالاخره آنها احساس می کنند که واقعه خارجی است، یا ذهنیت شخص؟ فرضاً فکر می کنند که این آب داغ است، آنهایی که هیپنوتیزم انجام می دهند. درحالتی که آب سرد است، ولی می گویند دست طرف می سوزد. این معلوم است منبعث از یک واقعیت خارجی نیست، حالت نفسانی او است.

استاد: خب آن هم واقعیت خارجی است دیگر! اینکه دارد ایجاد می کند واقعیت خارجی است.

تلمیذ: حالا استدلال شما این شد که چون من

احساس می‌کنم این آقا دارد می‌آید منزل من، پس همچنین واقعیتی در خارج هست. خود آمدن او در خارج، باور من در ذهن است.

استاد: نه، منظور بنده این است که ما هم می‌توانیم مسئله ثابتات را در همین وقایع خارجی تصور کنیم، حالا کاری نداریم درست یا غلطش را کاری نداریم؛ ولی شما همین را می‌توانید و نیاز نیست که انسان بیاید این مسئله وجود ثابتات را در عوالم مجرد و عوالم غیب و این‌ها بخواهد ببرد. من آمدم این مسئله احساس درک ثابتات، در عالم ماده و در عالم شهادت و عالم ملک، همین احساس را پیاده کردم، همچنان که احساس درک ثابتات در عوالم مجرد برای افرادی که اهل مکاشفه و اهل شهود هستند، هست. یعنی می‌خواهم بگویم همین مسئله هم هست. لذا اول گفتم واقعیت خارجی با احساس من دوتاست؛ آن واقعیت خارجی برای خودش کار خودش را می‌کند؛ دیدگاه من نسبت به آن واقعیت خارجی یک چیز دیگر است. ولی ما می‌توانیم ثابتات را در همین دیدگاه مادی تعریف

کنیم. در همین زیرمجموعه دیدگاه مادی، همین احساس تحقق ماده هست، در غیر از زمان موجود. الآن ساعت ده دقیقه به هفت است، ما همین جهت مادی، همین حضور، همین وجود، به همین کیفیت را یک ساعت پیش هم به همین کیفیت داشتیم، در حالی که هنوز نیامده. این دو قضیه است.

من فقط منظورم این بود که ما نسبت به ماده هم همین دیدگاه را داریم، منتها از آن غفلت داریم؛ از این غفلت باید بیاییم بیرون، و برای ماده، امر ثابت را تصور کنیم، وقتی که برای ماده تصور کردیم، ارتباط بین امر ماده و بین امور مجرده و عللش دیگر کاملاً دیگر راحت می‌شود. که همه این امور غریبه و همه این مسائل غیب، و همه این عوالم وجود، مثل عالم ماده همه بوده. مثل او بوده. دیدگاه ما نسبت به آن نبوده؛ ولی آنها بوده. حالا ان شاء الله اگر سؤالی هست، بماند برای فردا که توضیح بیشتری داده می‌شود. علی کلّ حال روی این مطالبی که گفته می‌شود، رفقا تأمل کنند، وقت بگذارند، فکر بگذارند، سؤالی که هست، در بحث بعد، این

سؤالات را قبلاً مطرح کنند که در ضمن صحبت هم
به آن اشاره‌ای داشته باشیم.